



دور القاتل رزم‌آوران‌هی چنی و یاران به سر می‌رسد جهان در عطش عدالت

دکتر کاظم ودیعی

انگلساکسون اروپایی نیست که سفیدها در آن رسالتی دارند به سنت و به سبب استعداد آن؛ کشوری که محال بود در آن سیاه را به قدرت رساند. اما مثل اینکه وضع عوض شده و حتی آمریکای جرج واکر بوش، راه بر قدرت سیاهان گشوده است؛ و مظهر آن بانو رایس است و نه کالین پاول. پس اگر اواما به راحتی هیلاری را پس‌راند، این پدیده ساده نیست و اگر مک‌کین را براند، حتما مردم آمریکا منتظر ساختار سیاسی دیگری‌اند.

رییس جمهور آقای احمدی‌نژاد اخیرا علایمی مستقیم و غیرمستقیم به غرب فرستاده است که نفی سلاح اتمی و نفی جنگ از آن مستفاد می‌شود؛ شکوه ایران از غرب و به ویژه از آمریکا خلاصه می‌شود؛ در طرز رفتار غربیان و تفرعنی که متناسب به عهد استعمار انگلیسی است در ایران و میراث‌بر آنها آمریکاییان. چه می‌شود کرد حافظه ملی ما ایرانیان به جاست. یادمان است که کمپانی نفت روسای درجه یک و دویی داشت که قادر بودند استاندار ببرند و بیاورند و اگر شک دارید به «شاهد زمان» جلد ۱ رجوع کنید، به سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ قبل و قدری بعد آن حرکت عظیم ملی شدن صنایع نفت. و اگر شک ندارید، بپذیریم که غرب باید در رفتار خود مراقبت سیاسی کند.

رییس جمهور فرانسه آقای نیکلا سارکوزی اخیرا گفت: «من خودخواه و عاری از انسانیت و بی‌توجه به دیگران و سختگیر و خشن بودم، ولی من تغییر کردم» چنین سخن از دهان چنان مرد و مقام پرمزتل در افکار عمومی امتیاز می‌آورد، ولی بعید است به سرعتی که دلخواه گوینده است در نتیجه‌ی گمانه‌زنی‌ها اثر کند. اما می‌رساند که مردان سیاسی در آن مقام گاهی محور کار خویشند و چرا قبول نکنیم که پرزیدنت بوش و بلر و احمدی‌نژاد با تفاوتی‌هایی چنین‌اند.

از محبوبیت و اعتبار دولت‌ها می‌کاهد. پس باید جنگ را توجیه کرد. ولی جنگ را چه کسی باید توجیه کند؟ بوش جنگ را به زحمت توجیه کرد. مک‌کین و اواما هم اگر در آن خط بروند، دیگر کسی نیست. اگر هم باشد در قد و قامت رییس جمهور فرانسه و نخست‌وزیر انگلستان است که تازگی، سنگ چپه‌ی افغانستان را به سینه می‌زنند ولی این دو بی آن دو ناکافی‌اند، به ویژه که اروپای متحد در آن خلاصه نمی‌شود.

فرض دیگر آن است که دولت‌های نواخته‌ی «چین، هند، روسیه و برزیل» به غرب کمک کنند البته در حرف؛ و فرض آخر آن که قدری در عمل سهمیم شوند تا راه حل بحران گشوده شود. در این صورت باید برخی از بازارها را به غرب بدهند و این موجب نارضایتی ملل نیمه ثروتمند نفتی می‌شود که گویند چینی‌ها هم برگ غرب را بازی می‌کنند. اگر همه‌ی این مفروضات را بپذیریم، برابری با یک دنیای بی‌تحرک ظرف پنج سال آینده. که می‌آید!

آیا نمی‌شود فرض دیگری را جلو کشید. مثلا فرض کنار آمدن سوریه و لبنان با اسرائیل و آشتی ایران با آمریکا که علایمی هم در افق است را مطرح کرد؛ این شدنی است. به شرط آن که آمریکا با حسن نیتی تازه به خاورمیانه بنگرد. یعنی فرض قدرت بودن ایران و سوریه و غیره را بپذیرد و باب تجارت باز کند و اگر اواما سر کار باشد، حرف‌های دوره انتخابات خود را رها کند و ملامت مردم آمریکا را به بهای مصلحت آنها بخرد. ولی سیمای آمریکا را دگرگون سازد. در حالی که چینی‌ها قرار است از کمونیسیم، راهی به سوی سرمایه‌داری و دموکراسی باز کنند. ولی دین و مذهب از مقوله ایدئولوژی نیستند. می‌گویند آمریکا عوض شده است. هانتینگتون در «ما کیستیم؟» مدعی است آمریکا دیگر آن کشور پروتستان

از آن اواما که شکنجه‌گری‌های گوانتانامو را صریحا رد می‌کرد، و از آن اواما که سیاست مالیاتی سال‌های واکر بوش را نفی می‌کرد، رفته‌رفته خبری نیست. سفر او به کابل به او وخامت اوضاع را فهماند که طالبان گرچه در قدرت نیستند، ولی همه جا هستند و در جنگ روانی استادند و نیز به شدت از اشتباهات مولفین بهره‌برداری می‌کنند. این بود که وعده داد تا در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری آمریکا، ده هزار نفر سرباز دیگر به آن کشور اعزام خواهد کرد! این است امتحان ورودی نامزد رویایی به انتخاباتی که مردم آمریکا در ظاهر امر در انتظار آن هستند.

بانو آن نبوا، گزارشگر لوبوون می‌نویسد در مناطق هلمند و قندهار فساد از حد گذشته و مردم در هر حال ناگزیر از کنار آمدن با طالبان هستند و اگر دستشان به دهانشان برسد، خانواده را به دبی فراری می‌دهند.

تابستان امسال مردم فشار بیشتر بر کرزای وارد خواهند کرد تا به اشغال نظامی بیگانگان خاتمه دهد. ولی شدنی نیست چون که او خود مولود این اشغال است. اواما با آن کسر بودجه چهارصد میلیاردی چه خواهد کرد جز اینکه سیاست مالیاتی پرزیدنت بوش را با نام دیگری به خورد مردم دهد؟ وقتی که اواما مایل است مبارزات انتخاباتی خود را در مایه‌های اقتصادی آغاز کند و همه جا صحبت از مقاومت در برابر بحران است، نه امید به دفع بحران، طبیعتا چین هم باید به رشد کمتری قناعت کند.

چگونه می‌توان بلندپروازی‌های نظامی را با زوکی‌های مالی آشتی داد؟ هر کشور مسوولیت خود را دارد. ولی هر کشور سهمی در هزینه‌های برون‌مرزی هم دارد. غرب از پس هزینه‌های روزافزون مبارزه با آنچه تروریسم می‌خواند بر نمی‌آید. هر سرباز اعزامی به جبهه



سارکوزی: من خودخواه، عاری از انسانیت و بی توجه به دیگران و سختگیر و خشن بودم؛ ولی من تغییر کرده‌ام

اخیرا در بررسی افکار عمومی حقیقی فاش شد. سوال این بود: «فکر می‌کنید گا باید برای معتقدات خود به مبارزه پرداخت؟» جواب مردم آمریکا با ۷۴ درصد مثبت بود ولی مردم اروپا تنها ۲۵ درصدشان به این سوال جواب مثبت دادند. یعنی که مردم آمریکا هنوز مرغشان یک پا دارد و در مقایسه با اروپاییان متعصب‌اند. این عکس‌العمل خود ابرقدرت‌بینی است یا چیز دیگر؟ واقعیت آن است که این روحیه در سیاست خارجی آنها منعکس است.

غرب می‌داند که دنیای نوحاسته و نیز دنیای عرب ملامتی دارند از باب گذشته و این حافظه‌ی ملی مورد بهره‌برداری آنهاست؛ بنابراین باید آن را به حساب آورد. نفس مشارکت و ویلیام برنز در اجلاس ژنو از دید ایران به خودی خود مهم نیست. سابق آمریکا نمی‌آمد ولی حالا می‌آید. درست مثل قضیه آن ایجاد دفتر حفاظت منافع آمریکا در ایران است که سابق می‌توانست و نمی‌خواست و حالا می‌خواهد و البته می‌تواند.

آنچه در این اجلاس و اجلاس‌های دیگر مهم است، پیش‌شرط و یا تعدیل آن است و طرز رفتار. آدمی یا خود را تعدیل و منعطف می‌سازد یا ورمی‌شکند. روحیات دیپلماتیک غرب گاهی براساس خودمحموربینی می‌چرخد. آنها خیال می‌کنند قضیه صرب‌ها و یوگسلاوی را حل کرده‌اند، ولی در حقیقت در فهم تظاهرات اخیر بلگراد در مانده‌اند. مردم ممالک دیگر مصنوعات

آمریکا و اروپا را مصرف می‌کنند و در مقابل آنها هم می‌ایستند. آن دسته از گزارشگران که مظاهر مصرفی را دلیل غرب‌گرایی پنداشته‌اند، همیشه اشتباه کرده‌اند.

احمدی‌نژاد اخیرا در مورد سودان و

دارفور موضعی مساوی

غرب گرفت، ولی معلوم نیست فردا در مورد تبت چنین کند.

سال‌های دراز آمریکاییان

مشرف (پرویز) - رییس

جمهور پاکستان) را برکشیدند

و مشرف نیاتی داشت در باب

طالبان که کرزای زیرآب آن نیات

را زد. امروز آمریکاییان از مشرف

غول بی‌شاخ و دمی ساخته‌اند

ولی در افغانستان مؤتلفان جمله

به درد «چه کنم» دچارند.

کرزای مدعی است مشرف

می‌خواست افغانستان را

ایالت پنجم پاکستان کند، آیا این سخن راست است؟ اینکه مشرف طرفدار مذاکره با ایلات مرز دو کشور بود را همه می‌دانند، ولی آیا او امکان دیگری در آن سطح که کرزای می‌گوید داشت. ضمنا امروز کرزای خود طرفدار طالبان است؛ ولی می‌گوید طالبانی که عضو القاعده نباشند. آیا تشخیص و تمیز اینکه کدام طالبان عضو القاعده است یا کدام طالبان مستقل از القاعده است در کشوری مثل افغانستان شدنی است؟ این‌ها همه ناشی از آن است که غرب ابتدا طالبان و افغانستان را خوب مطالعه نکرد و عجولانه لشکر کشید و دولت ساخت. در مورد ایران و لبنان و حزب‌الله نیز هنوز غرب درست نمی‌بیند. اوپاما در خاورمیانه چه کرد؟ تایید اورشلیم برای اسرائیل، و این را پیش از اینها کرده بودند. چرا اوپاما با مخالفان در هیچ کشور تماس نگرفت؟ زیرا خواست همه بدانند او وضع موجود را می‌پذیرد و ادامه می‌دهد و کمتر از مک‌کین در لشکرکشی اصرار نمی‌کند. مبادا بازیگری‌های بهای یک یا دو نامزد ریاست جمهوری را جدی بگیریم که فردا با شرایطی دیگر روبه‌رویم.

همه چیز طی یک ربع قرن دگرگون شده است. آخرین اختراع غرب برای ترمیم روحیات سلطه‌گری بعد از آن پدیده‌ی استعمارزدایی، «تجارت جهانی» بود. غرب می‌انگاشت سرخ دست او خواهد بود و اینک می‌بیند و می‌بینیم که سررشته‌ی کار از دست غرب در رفته و به دست نوحاسته‌ها افتاده است.

رییس سازمان تجارت

جهانی، آقای باسکال

لامی، همین دو روز

پیش بعد از آخرین نشست ژنو از اختلاف عمیق آمریکا با چین و هند حرف زد. یعنی هفت سال کافی بود تا غرب دریابد تجارت جهانی همیشه در دست او باقی نمی‌ماند. این سخن به معنی اتمام کار سازمان نیست. به معنی تحولی است در آن. توجه کنیم به سخن آقای پاسکال لامی آن جا که می‌گوید: کشورهای کوچک برمی‌آیند و کشورهای کمتر پیشرفته در برابر قراردادهایی ناعادلانه قرار می‌گیرند و احساس می‌کنند با امپریالیسم رویارویند، جهان در حسرت برابری و مساوات است. این مساوات ایده‌آل بزرگ بشریت بوده است و هست؛ پس باید که به شکلی رعایت شود.

خانم رایس، وزیر خارجه آمریکا و آقای گیت، وزیر دفاع آن کشور در تلاش وسیعی‌اند تا هر نوع شبهه را در باب جنگ تنبیهی از اذهان بزایند. پس مبارک است تحول سیاست خارجی آمریکا. و در آن سو در تهران در کنفرانس وزرای کشورهای غیرمتعهد، آقای احمدی‌نژاد معقول‌تر از همیشه سخن راند.

در جریان هستید که در تالار مرکز مطالعات استراتژیک جهانی که موسسه معتبری است، آقای برژینسکی چه تکیه‌ای کرد بر ضرورت تازه‌تر داشتن و نوآوری در عرصه روابط تجاری در جهان و از جمله در مورد ایران. هیچ چیز به قدر یک رابطه عادلانه تجاری با ایران و دوری از تهدید و مجازات بی‌ثمر به جامعه و مردم ایران امکان مبارزه برای دموکراسی نمی‌دهد. باید تعدیل کرد آن شیوه‌های نابرابری و تحقیر را زیرا این تحقیرات آفریننده عقده‌های ملی است و این عقده‌هاست که شرارت را موجب می‌شود.

رنو ژیرار اخیرا از واشنگتن خبر داد در باب تحول فکری پرزیدنت بوش و فاصله گرفتن ایشان از القانات حضرت چنی معاون رزم‌آرای ایشان و باران محافظه‌کار جدید که در رویای سر به نیست‌کننده «ضربت و ضربتی» به سر می‌برند.

این است که اوپاما با همه تشابهی که در سفر اخیر از خود با مک‌کین نشان داد، نمی‌تواند (و شاید نمی‌خواهد) راهی جز صلح و رفاه و تجارت عادلانه جهانی رود.

